

برنامه تا آسمان

اسماء و صفات الهی ۱۳

علم و اراده الهی ۲

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۰۱/۰۹/۲۷ مقارن با ۱۴۴۴/۰۵/۲۳ هجری قمری

(مجری)

خدمت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی آقای رضایی تهرانی هستیم که خدمتشان سلام عرض می‌کنم، عرض خوش‌آمد، این روز را خدمت شما هم تبریک عرض می‌کنم.

(استاد)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

من هم عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت حضرت عالی و همه بینندگان ثابت‌قدم این برنامه، من هم عرض تبریک دارم روز وحدت حوزه و دانشگاه را که تجلی این روایت نبوی است، «الْعِلْمُ عِلْمَانِ، عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَعِلْمُ الْأَبْدَانِ»، که حوزه بیشتر علم دین را متکفل است و دانشگاه هم علم معیشت بشریت را به معنای عام (متکفل است).
تسلیم عرض می‌کنم شهادت سوگمندانہ مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد مفتاح را که نماد وحدت حوزه و دانشگاه دیدند.

(مجری)

خیلی خوش‌آمدید، ممنونم از حضور شما، شما به عنوان کسی که هم در حوزه و هم در دانشگاه مشغول هستید، یکی از اساتیدی هستید که به هر حال در هر دو حوزه تجربه دارید و ما هم افتخار داریم که خدمت شما چند سالی هست که تلمذ می‌کنیم و از بیان شیوای شما استفاده می‌کنیم.
از جلسه گذشته حاج‌آقا در مورد صفت علم و بحث علم خدا و اراده خدا در ادامه برایمان صحبت می‌کنند که دعوت می‌کنم امروز هم همراه ما باشید، نکات جالبی دستگیرتان خواهد شد.
همین جا هم عرض کنم، سوالاتی که جلسه گذشته در پایان وقت، یکی دو موردش را خواندم و فرصت نشد، ان شاء الله امروز پاسخ خواهیم داد، دعوت می‌کنم ما را همراهی بفرمایید.
حاج‌آقا اجازه بدهید با این سوال شروع کنم که چه نسبتی میان علم خدا با حلم خدا وجود دارد؟
بله، سوال بسیار خوبی است.

ما معمولاً تا بحث ازدواج پیش می‌آید، ذهن ما در ازدواج سراغ نکاح دختر و پسر یا زن و شوهر می‌رود و حال این که از دیدگاه قرآن کریم زوجیت در همه جهان هستی مطرح است، «وَخَلَقْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَاءُ وَجَعَلْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ زَوْجَيْنِ وَمِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ».

یکی از بهترین ازدواج‌ها که در روایات ما آمده است ازدواجی بالاتر از آن وجود ندارد، عبارت است از ازدواج علم با حلم یعنی این که خدای متعال از ما خواسته است، چه این که خود چنین است.

اگر دانشی داریم، در کنار این دانش، بردباری داشته باشیم، روایت می‌گوید که «مَا قُرِنَ شَيْءٌ بِشَيْءٍ أَحْسَنَ مِنْ عِلْمٍ مَعَهُ حِلْمٌ».

هیچ اقترانی بهتر از این نیست که دانشی همراه با حلم و بردباری باشد.

نکته مطلب آن است که علم قدرت می‌آورد، «الْعِلْمُ سُلْطَانٌ»، امیرالمومنین (علیه‌السلام) فرمود که علم مایه تسلط است، علم قدرت می‌آورد و لذا نوعی حلدت می‌آورد اما اگر در کنار این علم که قدرت می‌آورد، سکینه باشد،

آرامش باشد، حلم باشد که این حلم آن علم را مدیریت کند، این بهترین اقتران دو شیء در کنار یکدیگر است. بالاترین اقتران علم و حلم در مورد خدای متعال است که او هم «هُوَ الْعَلِيمُ»، است هم «هُوَ الْحَلِيمُ»، است، هر دو در او در اوج است.

از این که خدای متعال حلیم است گاه در دعاها تعبیر می‌شود به «إِنَّهُ ذُو أَنَاةٍ يَا إِنَّهُ لَا يَعْجَلُ»، خدای متعال تعجیل نمی‌کند، او اهل درنگ است، اهل تحمل است. به تعبیر قرآن کریم، «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً، وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ». سوره مبارکه نحل، آیه ۶۱.

فرمود که اگر خدای متعال بخواهد با ظلم و ستم کسی را بگیرد، هیچ موجود زنده‌ای را باید روی کره زمین قرار و استقرار نبخشد، همه را باید از بین ببرد ولی خدای متعال اهل تعجیل نیست، «يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى».

۱. من مصادیقی از حلم خدا را بیان کنم چون از ما خواستند ما هم مثل پروردگار هم حلیم باشیم در کنار علم، هم حلیم باشیم در کنار حلم، هم بدانیم و دانش ما در اوج باشد و هم اهل بردباری باشیم. اولین مصداق حلم الهی این است که خدای متعال برای بنده و شما هر عمل نیکی که انجام بدهیم، ده برابر حساب می‌کند ولی عمل زشت ما را یک دانه حساب می‌کند. یک غیبت کردی، یک دانه است ولی یک نماز شب خواندی مثل این است که ده بار نماز شب خواندی و لذا در روایات بر این مطلب تأکید شده است که «وَيَلُومُنْ غَلَبَتْ عَشْرَ آحَادُهُ». وای بر کسی که روز قیامت ببیند دهگانش از یکانش کم آورده است، یعنی آن قدر اهل بدی بوده است که با این که خدای متعال خوبی‌ها را ده برابر حساب کرده است، باز هم او بدی‌هایش آن قدر زیاد بوده است که بر این خوبی‌های ده برابر حساب شده، چربیده است.

(مجری)

یعنی به ازای هر خوبی، ده بدی انجام داده است.

(استاد)

یازده بدی، چون غَلَبَتْ، دوازده بدی (انجام داده است)، باز اگر ده بدی بود، یر به یر بود، نه، «وَيَلُومُنْ غَلَبَتْ عَشْرَ آحَادُهُ».

۲. دومین مصداق حلم الهی این است که من خوبی که انجام می‌دهم، خدا بلافاصله می‌پذیرد، بلافاصله قبول می‌کند اما بدی که انجام می‌دهم، خدای متعال این بدی را بلافاصله ثبت نمی‌کند، چند مرحله می‌گذرد. اولین مرحله آن است که به فرشته نشسته روی سمت چپ من که بدی‌ها را او ثبت می‌کند، می‌فرماید: «تا هفت ساعت به او مهلت بده که اگر تا هفت ساعت توبه کرد، انابه کرد، این بدی نوشته نمی‌شود». حالا بعد از هفت ساعت این بدی بالا می‌رود، خدای متعال می‌فرماید: «زیر آسمان اول او را نگه دارند». مدتی آن جا نگه داشته می‌شود، بعد که بالاتر می‌رود، خدا دستور می‌دهد، زیر آسمان چهارم او را نگه دارند. باز مدتی نگه داشته می‌شود، طول می‌کشد تا یک بدی نوشته شود. حلم را ببینید، خوبی را بلافاصله نوشت اما بدی را با این شرایط (می‌نویسد).

۳. سومین نشانه حلم پروردگار این است که خدای متعال نیت خوبی را هم می‌نویسد، «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»، ولی نیت بدی را نمی‌نویسد.

بدی تا به انجام کشیده نشود، نوشته نمی‌شود البته تصور بدی، نیت بدی، اراده بدی آلودگی است، مذمت دارد اما عقاب ندارد.

خوب نیست انسان ذهنش را آلوده کند، حالا من نمی‌توانم مثلاً ناهنجاری جنسی داشته باشم، تصورش کنم. من نمی‌توانم دزدی کنم، تصورش کنم، من جزو اغتشاش‌گران نبودم، حالا دلم غش برود برای این که کاش من هم شیشه‌ای شکسته بودم، بسیجی‌ای زده بودم، بد است ولی تا به عمل کشیده نشود، گناه حساب نمی‌شود ولی خوبی این طور نیست.

الان من هوس می‌کنم ای کاش ایام شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) مدینه بودم در کنار آن ضریح مقدس، بلافاصله ثواب زیارت را برای من نوشتند و می‌نویسند.

۴. چهارم، تا قبل از حالت احتضار نسبت به بدی‌ها توبه را می‌پذیرد. روایات ما، ادعیه ما می‌گوید که ما یک دری داریم، خدای متعال باز کرده‌است، این در تا قبل از مرگ بسته نمی‌شود.

شما هر چه هم گناه کرده‌باشی به مجرد این که توبه کنی، بلافاصله «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ». کسی که از گناه توبه کند، مثل این است که گناهی نکرده‌است، البته گناهی که حق‌الناس است، خدا روی حق‌الناس آلرزی دارد.

اول باید حق‌الناس را درست کنی تا خدای متعال توبه تو را بپذیرد و نکته این قسمت قضیه است که خدای متعال توبه را که می‌پذیرد، چیزی از گذشته باقی نمی‌ماند، بلکه برای توبه آداب قرار نداده‌است.

یک کلمه، فرمود: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ النَّادِمَةُ».

همین که از ته دل پشیمان باشی کافی است، امروز بلند شدی، چهل سال یک ناهنجاری در زندگی ات داشتی، می‌گویی که خدایا غلط کردم، نمی‌گویی، در دلت گفתי خدایا غلط کردم، این ندم (کافی است)، حلم را ببینید.

(مجرى)

البته ببخشید، همین جا بگویم، باز توفیق این توبه را هم پیدا کنی خودش نکته‌ای است. نباید من غره بشوم حالا بالاخره توبه می‌کنم.

(استاد)

یقیناً، بدون شک، اگر انسان خدای نکرده به جایی برسد که توفیقات از او گرفته بشود، می‌شود کسانی که آمدند امام حسین (علیه‌السلام) را کشتند و حال این که قبل از آن در لشکر امیرالمومنین (علیه‌السلام) بر علیه باطل جنگیده بودند، یقیناً این طور است. ولی اگر کسی توفیق توبه پیدا کرد، خدای متعال به صرف ندم، می‌بخشد.

۵. پنجم، خدای متعال دست شافعان را در روز قیامت باز گذاشته‌است.

همسایه شفاعت می‌کند، قرآن شفاعت می‌کند، اَقْرَبَاءُ شَفَاعَتِ مِی‌کنند، اهل بیت (علیهم‌السلام) شفاعت می‌کنند، مسجد شفاعت می‌کند، کار خیری که کردی شفاعت می‌کند.

۶. ششم، دست آخر خودش می‌آید و شفاعت می‌کند که قبلاً این را توضیح دادیم.

۷. هفتم، «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»، این آن‌ا و این حلم الهی است که رحمت الهی دارد غضبش را مدیریت می‌کند.

۸. هشتم، کسی اگر وارد بهشت شد، خروج از بهشت معنا ندارد ولی اگر وارد دوزخ شد هنوز احتمال خروج از جهنم هست، یعنی ممکن است کسانی وارد جهنم شوند و مخلد در جهنم نباشند.

۹. آخرین مورد، خدای متعال خود می‌دهد، مجانی می‌دهد، برمی‌گردد، می‌خرد، با قیمت بالا می‌خرد.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ».

که به من مال داده‌است، غیر او؟

که به من جان داده‌است، غیر او؟

او داده خود را به چند برابر قیمت می‌خرد و گاه به صورت حالا تعبیر من یک مقدار غیرموردبانه است، به صورت عاجزانه می‌خرد.

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»، کیست که بیاید به خدای متعال قرض دهد.

خب، این است که می‌گوییم خدای متعال دارای بالاترین علم است، در عین حال دارای بالاترین حلم است. از ما هم خواستند که ما علم و حلممان با هم مقرون باشد.

(مجرى)

ان شاء الله خدا این صفت را به همه‌مان دهد، صفت حلم را به همه‌مان دهد، همه‌مان حلیم باشیم، هر چه هم

که حلیم باشیم، حلیم تر بشویم، بیشتر حلم داشته باشیم و بردباری و صبوری که این روزها یک حلقه مفقوده در جامعه بشریت است. فرازهایی از خطبه‌های مولا علی (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه آماده است، با هم بشنویم.

(تیزر)

خطبه ۱۵۲

ستایش خداوندی را که با آفرینش بندگان بر هستی خود راهنمایی فرمود و آفرینش پدیده‌های نو بر ازلی بودن او گواه است و شباهت داشتن مخلوقات به یکدیگر دلیل است که او همتایی ندارد. حواس بشری ذات او را درک نمی‌کند و پوشش‌ها او را پنهان نمی‌سازد زیرا سازنده و ساخته‌شده، فراگیرنده و فراگرفته، پروردگار و پرورده یکسان نیستند.

یگانه است نه از روی عدد، آفریننده است نه با حرکت و تحمل رنج، شنوا است بدون وسیله شنوایی و بینا است بی آن که چشم گشاید و بر هم نهد.

در همه جا حاضر است نه با آن که با چیزی تماس گیرد و از همه چیز جدا است، نه این که فاصله بین او و موجودات باشد، آشکار است نه با مشاهده چشم، پنهان است نه به خاطر کوچکی و ظرافت، از موجودات جدا است که بر آن‌ها چیره و توانا است و هر چیزی جز او برابرش خاضع و بازگشت آن به سوی خدا است. (پایان تیزر)

(مجری)

خدمت شما عزیزان هستیم، در مورد علم و حلم خدا حاج آقا صحبت می‌کنند.

در ادامه بحث جلسه گذشته سوالی را مطرح کنم، حاج آقا ژرفا و عمق و گستره دانش الهی در چه حد است؟ هفته پیش گفتید که اصلاً نمی‌شود برای آن حدی در نظر گرفت اما بالاخره چه طوری می‌شود آن را درک کرد.

(استاد)

بله، ببینید ما خیلی درک شفاف و روشنی از نامحدود نداریم، چون ما محدود هستیم و محدود همه چیزش محدود است. یکی از چیزهایی که در محدود، محدود است دانش او است و لذا هر چه هم بالا و پایین بکنیم، حقیقت امور نامحدود را نمی‌توانیم درک کنیم ولی از دیدگاه عقل، کلام، فلسفه و از دیدگاه نقل یعنی قرآن و سنت، دانش پروردگار هم بسیار گسترده است، هم بسیار عمیق است.

ما انسان‌هایی داریم دانش‌های گسترده‌ای دارند ولی خودشان می‌گویند که ما اقیانوسی هستیم به عمق یک سانتی‌متر، انسان‌هایی هم داریم، این‌ها دانششان اصلاً گسترده نیست، در یک موضوع مثل یک چاه ۱۲۰ متری است، یعنی ژرفای او، عمق او زیاد است.

(مجری)

متخصص است.

(استاد)

تخصص دارد، خدای متعال جمع بین هر دو کرده است یعنی هم از نظر کمی دانش او گستره‌ای دارد نامحدود، هم از نظر عمق و ژرفا دانش او بسیار نافذ است و لذا دو صفت از صفات الهی این است که خدای متعال هم لطیف است هم عزیز است.

یعنی نسبت به خود نفوذناپذیر است اما نسبت به دیگران چون لطیف است تا عمق آن‌ها حضور دارد. اولین نکته این است که دانش خدای متعال نسبت به هیچ موردی، دانش از دور نیست، چرا؟

چون خدای متعال در مورد خودش فرمود: «مَنْ دَرِ دَرُونِ شَمَا حَضُورِ دَارِمِ، «أَقْرَبُ إِلَيْكُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».

تعبیر دیگر این است که فرمود: «مَنْ بَيْنَ شَمَا وَ قَلْبِ شَمَا حَائِلٌ هَسْتُمْ، وَاسْطَه هَسْتُمْ».

«أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ».

قلب در اصطلاح قرآن یعنی حقیقت انسان، خدا بین من و قلب من واسطه است یعنی بین من و خود من واسطه است، «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، و این اختصاص به انسان ندارد، همه موجودات چنین است و لذا خدای متعال دانشش چرا ژرف است؟

چون ناشی از حضور او است، جمله‌ای دارد امیرمومنان (علیه‌السلام) که اگر امیرالمومنین (علیه‌السلام) نفرموده بود، ما جرئت نمی‌کردیم به این صراحت بگوییم.

حضرت فرمود: «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُأَمَّرَةِ».

خدای متعال در هر چیزی داخل است اما این داخل بودن ممتاز نیست، احاطه علمی قیومی است. وقتی خدای متعال در هر چیزی نفوذ دارد، در تار و پود او حضور دارد، سرش هم این است که هر چیزی فعل خدا است، کار خدا است، اثر خدا است، معلول پروردگار است، معلول در تاروپودش علت حضور دارد و لذا علم او دارای ژرفا و عمق می‌شود.

پس از یک طرف خدای متعال فرمود: «مُحِيطٌ بِكُلِّ الشَّيْءِ».

به هر چیزی احاطه دارد، استاد ما حضرت علامه حسن زاده می‌فرمودند که یک موقع می‌گوییم «مُحِيطٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»، یعنی بالای هر چیزی سوار است، یک موقع می‌گوییم «مُحِيطٌ بِكُلِّ الشَّيْءِ»، یعنی احاطه، احاطه نفوذی است، در ذات او نفوذ دارد و از طرفی فرمود: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ».

هیچ چیز از گستره علم الهی بیرون نیست، این گستره و ژرفا ناشی از اموری است که من به بعضی اشاره می‌کنم. اولین امر احاطه قیومی است، احاطه قیومی فهمش برای ما چندان آسان نیست، احاطه قیومی یعنی چیزی بر چیزی احاطه دارد به گونه‌ای که مَقْوم او است، او را سرپا داشته‌است که اگر او واحاطه‌اش نمی‌بود اصلاً او وجود نداشت. الان این انگشت من به انگشت من احاطه دارد ولی این گونه نیست که اگر انگشت من نباشد، انگشت من نباشد، نه، ولی خدای متعال احاطه‌اش چنین احاطه‌ای نیست.

ببینید، شما الان در ذهن خود، می‌خواهم مثال بزنم، شما در ذهن خود گنبد علی ابن موسی الرضا (علیه‌السلام) را تصور می‌کنید، خوب ما تصور کردیم، خوب ده ثانیه بعد ذهنمان منصرف می‌شود به چیزهای دیگر، آن گنبد متصور در ذهن ما هست و یا نیست دیگر؟

نیست، همه هستی برای خدای متعال مثالش این گونه است که اگر نازی کند آنی، فرو ریزند قالب‌ها. یک لحظه اگر خدای متعال فیضش را و عنایتش را بردارد همه چیز عدم در عدم، نیستی در نیستی می‌شود و لذا

فرمود که «أَلْوَتَر»، آیا ندیدی که خدای متعال «كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ»، چه جور سایه فیض خود را گسترانده است.

خب پس این احاطه قیومی به هر موجود می‌تواند ژرفا و عمق و گستره علم الهی را برای ما روشن کند.

دوم، نزدیکی بی‌ظنیر خداوند به هر موجودی که عرض کردیم، هیچ‌کس به هیچ‌کس، هیچ موجودی به هیچ موجودی به مانند خدای متعال نزدیک نیست، از من به من به مراتب نزدیک‌تر است.

سوم، نامحدود بودن علم الهی، ببینید من بگویم علم خدا تا این گلدان آمد، دیگر شامل این گلدان نشد، علم خدا محدود یا نامحدود شد؟ محدود شد.

اگر ذات الهی نامحدود است، وجود خدا نامحدود است، علم خدا نامحدود است، یعنی هیچ موجودی از پر علم الهی بیرون نیست. عجیب این است، قرآن می‌گوید که اگر یک امر مُحالی بر فرض مُحال تحقق پیدا می‌کرد و اثری داشت، آن اثر را خدای متعال می‌داند. امری است که مُحال است و اگر می‌بود، اثری می‌داشت، خدای متعال می‌گوید که آن اثر را من می‌دانم، کجا می‌فرماید؟

می‌فرماید: «وَقَتِي بِنْدِ الْبَنَانِ، اِنْسَانَهَا مِنْ دُنْيَا مِي رُونِدْ، بِه خدای متعال می‌گویند که ما را برگردان، «رَبِّ اِرْجِعُونِي لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ».

خدا می‌گوید: «كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا».

نه، مُحال است که برگردد.

خب، حالا می‌فرماید، این را امام رضا (علیه‌السلام) یاد ما داد.

حضرت می‌فرماید که خدا می‌فرماید که این امر مُحال اگر تحقق پیدا می‌کرد، خاصیتش این بود، «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ».

اگر برمی‌گشتند آش همان آش، کاسه همان کاسه (بود).

دلیلش هم این است که در همین دنیا بارها به اضطراب افتاده‌است، اضطراب نوعی مرگ است، از خدا خواسته‌است، کشتی نشسته‌ی کشتی شکسته شده‌است، از ته دل گفته‌است که خدایا برمی‌گردم.

«فَأَمَّا جَاهُ إِلَى الْبِرِّ»، پایش به خشکی رسیده است، همان آش و همان کاسه (است).

این گستره علم الهی است، خب، نسبت به ما فرمود: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا». علم شما هم کم است هم مشکوک به جهل است.

نسبت به خودش فرمود: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ».

شما هر چه بدانید، نسبت به آن چه که خدا می داند قابل قیاس نیست و لذا از ما خواستند همیشه در مقابل پروردگار اهل اعتراف و تواضع باشیم.

پیغمبر که پیغمبر است، وقتی به مناجات می نشست، می گفت که خدایا «أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ، لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ».

تو همان جوری هستی که خودت هستی، من نمی توانم تو را ثنا بگویم و لذا در دین ما همیشه حمد ما، تهلیل ما، تکبیر ما، تعریف ما همراه با یک مقدمه است، اول می گوئیم که «سُبْحَانَ اللَّهِ»، بعد می گوئیم «وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

یعنی اول لنگ می اندازیم، می گوئیم این چیزی که من می گویم به قدر خودم است، به قدر تو نیست، بعد می گوئیم که تو محمود هستی، تو مُكَبَّر هستی، تو مُهَلَّل هستی و امثال ذلک.

(مجری)

درست است، خیلی متشکرم، سوالات شما به دستم می رسد، یک بخشی را ببینیم و برگردیم، خدمت حاج آقا مطرح می کنم.

(تیزر)

ای معبود من و ای پروردگار من، جز تو که را دارم که رفع گرفتاری ام را از او درخواست کنم.

ای خدای من و ای مولای من، تو بر من حکمی را جاری و مقرر داشتی که من در اجرای آن پیروی هوای نفس کردم و از فریب کاری دشمنم شیطان در این باره نهراسیدم و اینک ای معبود من در حالی به درگاهت آمدم که دربارت کوتاهی کردم و بر انجام گناه پافشاری نمودم و حال عذرخواه و پشیمانم و دل شکسته و شرمسار از گناهانم هستم و به گناه خویش اقرار و اعتراف دارم و راه گریزی از آن چه از من سر زده است، نمی یابم و پناهگاهی که به آن روی آورم، ندارم جز آن که عذرم را بپذیری و من را در سایه رحمت درآوری.

پس ای خدای من عذر من را بپذیر و بر حال سخت و پریشانی ام رحم کن.

(پایان تیزر)

(مجری)

حدوداً هفت دقیقه، کمتر از هفت دقیقه وقت داریم تا به استقبال اذان برویم، من یک سوال از طرف شما به دستم رسید که موضوعش همین است، این مقدار گستره و ژرفای علم الهی مایه ترس و عدم ارتباط با خدا نمی شود؟

(استاد)

اصولاً علم الهی چاقوی دولبه است، یعنی هم مایه شوق و عشق و مودت و محبت انسان به خدا است، هم مایه ترس و بیم و هراس از خدا است. یعنی من وقتی مثلاً نیت خیر می کنم یا کار پنهان می کنم، هیچ کس نمی فهمد، من چه بسا کار خیر می کنم و این کار خیر من را دیگران کار شر می بینند، عمل نیکو انجام می دهم به خاطر قلت بضاعت علمی ممکن است دیگران اصلاً آن را فهم نمی کنند.

در همه این موارد گفت:

تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

خدای متعال می بیند، می داند، تعبیر مرحوم شهید سلیمانی چه بود؟

فرمود: «باید به این مهارت برسیم که دیده نشویم، آن که باید ببیند، می بیند».

این نسبت به بحث جمال علم، سراغ جلال علم می آییم، خب، همین طور اگر من وسوسه بدی در دلم خطوط کند، نیت بدی در دلم بچرخد، مگری در دلم جلوه کند، هیچ کس هم از او متوجه نباشد اما «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالذَّاتِ

الْصُّدُورِ».

او می بیند، پس علم الهی رقم می زند هم خوف را هم رجاء را، هم بیم را هم امید را (رقم می زند). این که من از او هراس کنم، بله، ولی این که من با او عشق ورزی کنم، باز هم بله. این بستگی دارد به این که من چگونه باشم که جمال علم پر من را بگیرد یا جلال علم پرش من را بگیرد.

(مجری)

درست است، حاج آقا در این چهار دقیقه، چه نسبتی میان علم و آگاهی خداوند با قدرت و توانایی او وجود دارد؟

(استاد)

بله یکی از صفات ذاتی پروردگار دانش است و آگاهی است، یکی از صفات ذاتی پروردگار قدرت و توانایی است ولی نکته این است که از نظر مفهومی اینها دو مفهوم هستند، ما هم در خودمان دانایی را می فهمیم، توانایی را می فهمیم ولی می دانیم دانایی غیر از توانایی است، توانایی غیر از دانایی است، دو تا مفهوم است.

ممکن است من چیزی را بدانم، نتوانم، بتوانم ولی فعلاً نسبت به او عالم نباشم، من خیلی از کارها را می توانم اما هنوز استعداد خودم را کشف نکردم چون دانش ندارم، انجام هم نمی دهم.

پس از نظر مفهوم، این دو تا مفهوم است اما در خدای متعال چون ذات پروردگار بسیط است، جزء ندارد، ترکیب ندارد و صفات ذاتیه پروردگار عین ذات پروردگار است، لذا از نظر مصداقی علم عین قدرت است، قدرت عین علم است، این دو علم عین حیات هستند.

پس اولین نکته قابل توجه آن است که علم خدا در ذات الهی جدای از قدرت خدا نیست، به دیگر سخن یک موجود بحث بسیط نامحدود است، این موجود بسیط نامحدود همه اش دانش است، همه اش قدرت و دانایی است، همه اش حیات و زندگی است و لذا تعبیر شیخ مقتول، جناب سهروردی، فیلسوف جوان ایرانی، این است،

می گوید: «هُنَاكَ حَيَاةٌ تَفُورُ، هُنَاكَ عِلْمٌ يَفُورُ، هُنَاكَ قُدْرَةٌ تَفُورُ».

آن جا معدن و کان دانش است، معدن و کان توانایی است، توانایی و دانایی در ذات الهی عین یکدیگر است و لذا از این اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که معلم بشریت هستند تعبیر کردند، «يَبْصُرُ بِمَا يَسْمَعُ وَيَسْمَعُ بِمَا يَبْصُرُ»، به آن چه می بیند، می شنود و به آن چه می شنود، می بیند، چرا؟

چوم می خواهند بگویند آن جا صفات ذات الهی عین یکدیگر است. نکته دوم این که قبلاً هم عرض کردیم،

اصولاً علم قدرت می آورد، «الْعَالِمُ سُلْطَانٌ»، و خدای متعال چون أَعْلَمُ الْعَالَمِينَ است، أَقْدَرُ الْقَادِرِينَ است، أَقْدَرُ

الْأَقْدَرِينَ است، یعنی خدای متعال چون دانشش نامتناهی است و علم توانایی می آورد، قدرت می آورد، قدرت الهی هم نامتناهی است، این ارتباط دوم علم و قدرت.

مسئله سوم این که متکلمین، فیلسوفان می گویند، درست هم می گویند، می گویند: «در مقام تجلی و ظهور، علم خدا، شامل تر از قدرت خدا است».

یعنی چه؟

یعنی خدای متعال قدرتش اجرایی شده است، خلق کرده است، آفریده است اما همه آن چه را که می داند، مورد آفرینش قرار گرفته است؟

نخیر، خدای متعال دانشش بسیار گسترده است اما قدرت او بر خلقت و آفرینش، گستره دانش او نیست، البته خلقت الهی هم گسترده است ولی به هر حال هر کاری کنیم، مخلوق متناهی است و حال این که معلوم متناهی نیست.

(مجری)

اگر پاسخ باقی مانده است، اجازه بدهید بعد از اذان خدمت شما باشم.

ان شاء الله نماز اول وقت شما قبول باشد، ما امروز بحثمان درباره علم حضرت سبحان صحبت می کنیم و صحبت حاج آقا در مورد این بود که چه نسبتی میان علم و آگاهی خداوند با قدرت و توانایی او وجود دارد که به لحظه اذان نزدیک شدیم و به این بخش موکول شد، حاج آقا پاسخ سوال را تکمیل می نمایند، من سوالات دیگری را خدمت حاج آقا مطرح می کنم.

(استاد)

بله، قدرت خدا، صفت قیومیت الهی را رقم می‌زند و در علم حکمت ثابت شده (است) که مادر همه صفات فعل الهی، صفت قیومیت است. یعنی اگر خدای متعال خالق است، رازق است، غفار است، ستار است، جابِرُ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ است، خب اکثر اسماء و صفاتی که ما در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم، اسماء فعل الهی است، این اسماء فعل الهی چه طور به خدا گره می‌خورد؟ با یک صفت ذات، آن صفت ذاتی که مادر اسماء فعل است، آن صفت قدرت الهی است، نه صفت علم الهی، البته قدرت الهی عالمانه است.

خدای متعال چون «قادرٌ عَلٰی أَنْ يَخْلُقَ»، خلق می‌کند، چون «قادرٌ عَلٰی أَنْ يَرْزُقَ»، روزی می‌دهد، چون «قادرٌ عَلٰی الْأَسْتَرِ»، ستاریت می‌کند، نه چون «عالمٌ بِاللَّسْتَرِ»، ستاریت می‌کند.

پس این تفاوت هم بین آگاهی و توانایی خدا هست و آخرین مورد، اقتدار الهی، حلم او را رقم می‌زند که در کنار علم او بسیار جلوه می‌کند و ما در این مورد صحبت کردیم، آن (چیزی) که در حقیقت حلم را رقم می‌زند در کنار علم، آن قدرت الهی است، چرا ما عالم هستیم، حلیم نیستیم؟ آن قدرت کنترل نفس در ما نیست، خدای متعال آن اقتدار و قدرت او است که علم او با این که نامتناهی است، بجا اعمال می‌شود و بجا خرج می‌شود که از این تعبیر به حلم می‌کردیم.

(مجری)

من چند تا سوال دارم، یکی دو تا سوال هم از جلسه گذشته است، اجازه بدهید همین جا خدمت شما بخوانم. آیا انسانی که در نسل الان ما امکان دارد به علم بالایی از علم وجودی خودش که از خدا به ارث برده‌است، به دست بیاورد و دست پیدا کند، حتی می‌تواند از ائمه (علیهم‌السلام) هم جلو بزند؟

(استاد)

ببینید، این می‌تواند، اگر مراد توانایی امکان ذاتی است، یک بحث است، اگر توانایی امکان وقوعی است، یک بحث دیگری است.

هیچ چیزی بر خدا مُحال نیست ولی آن چه که باید بدانیم این است در چنین هستی، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) در مقامی قرار گرفتند که خود فرمودند هیچ‌کس به آن مقام دست پیدا نمی‌کند.

فرمود، تعبیر امیرالمومنین (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه است که حضرت فرمودند: «لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ».

هیچ‌کس از این امت قابل قیاس با آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیست.

سر مطلب هم این است، در چنین هستی، ارواح چهارده معصوم (علیهم‌السلام) در بالاترین نقطه قرب به حضرت حق قرار گرفتند، وقتی در بالاترین نقطه قرار گرفتند، پس در حقیقت هر چه هست ما دون آن‌ها تعریف می‌شود و طبیعی است مُحاط به محیط احاطه پیدا نمی‌کند، من هر چه هم بالا بروم، سلمان بشوم، دیگر بالاتر از سلمان،

«سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»، اما سلمان عبدی از عبید علی ابن ابیطالب (علیه‌السلام) است و هیچ‌گاه تصور رسیدن به آن مقام برای او جلوه نمی‌کند.

(مجری)

گفتند که آیا علم خداوند به سرنوشت انسان، به معنی عدم اراده انسان نیست؟

(استاد)

نه، چرا؟

چون قبلاً هم در این برنامه مکرر عرض کردیم، خدای متعال علم به سرنوشت من دارد، به تعبیر عوامانه با بندوبیش، یعنی چه؟

یعنی خدا می‌داند هر انسانی در طول عمرش با اختیار خود چه می‌کند، آن سرنوشتی که او خود با اختیارش رقم زده‌است برای خدا معلوم است. من یک استاد دانشگاه هستم، سی سال است تدریس می‌کنم، روانشناسی و جامعه‌شناسی هم فول‌فول هستم، طرف وارد می‌شود، دو کلمه حرف می‌زند من می‌گویم این لیسانسش هم نمی‌گیرد، دکتری که بماند.

همین هم پیش می‌آید، کاری که شده (است)، چه بوده‌است؟
 من با توجه به خبروایتم فهمیدم، او چه چیزی را برای خود رقم می‌زند.
 خدای متعال با توجه به علم نامتناهی‌اش می‌داند هر انسانی در طول عمر چه چیز را برای خود رقم می‌زند، این علم خدا به سرنوشت می‌شود، از این بالاتر، قبلاً در این برنامه عرض کردیم، خدای متعال آن سرنوشت را مورد قضا و قدر خود قرار می‌دهد، ولی آن سرنوشتی است که خود نوشته است، هر انسانی نویسا است، خود، خود را می‌نویسد.

(مجری)

درست است، آیا علم خداوند به تمام جزئیات عالم، مشکلی برای ذات پاکش ایجاد نمی‌کند؟
 آیا خداوند به جزئیات هم علم دارد، اگر کسی بگوید خداوند به جزئیات علم دارد، لازمه‌اش این است از سویی تغییر در جزئیات موجب تغییر در علم الهی شود و از سوی دیگر چون علم الهی عین ذات او است، موجب تغییر در ذات او نیز می‌گردد؟

(استاد)

ببینید این یک بحث فلسفی است، از قدیم هم در فلسفه و حکمت مطرح بوده‌است، آیا علم خداوند به جزئیات تعلق می‌گیرد یا نمی‌گیرد. مشکل کجا بوده‌است، مشکل این است که جزئیات تغییرپذیر هستند و گفتند اگر علم خدا به جزئیات تعلق بگیرد، چون جزئیات تغییر می‌کند، پس علم خدا هم باید چه کند؟
 تغییر کند، در مقام جواب حکما گفتند که علم خدا به جزئی تعلق می‌گیرد، عَلٰی وَجْهِ کُلِّی و گفتند که مراد از کلی در این جا ثابت است.

علم خدا به جزئیات تعلق می‌گیرد به وجه ثبات، نه به وجه تغییر. به دیگر سخن، این تغییر برای من که مکانی و زمانی هستم، تغییر است، برای خدای متعال تغییر نیست، خدای متعال ازل و ابد در محضر او حاضر هستند، وقتی ازل و ابد در محضر او حاضر هستند، هیچ تغییری در علم او ایجاد نمی‌شود چون آن تغییر هم از اول برای او ثابت است، گرچه برای من با تغییر جلوه می‌کند.

(مجری)

درست است، دوستان به من بگویند که من چه قدر فرصت دارم سوال مطرح کنم.
 علم خداوند به حوادث آینده چگونه است، حوادثی که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده‌اند چگونه تحت احاطه علم الهی قرار می‌گیرند؟

(استاد)

بله، ببینید باز جواب همان جواب سوال قبل است، حوادثی که هنوز وجود پیدا نکرده‌اند، برای که وجود پیدا نکرده‌است؟

برای من موجود مکانی زمانی، اما اگر یک موجودی فرامکان و فرازمان بود، برای او تحقق پیدا نکردن معنا ندارد، مثالی که شیخ بهایی می‌زد، یک پنجره یک سانتی‌متری را، یک مورچه را پشتش می‌گذاریم، یک نخ ده‌رنگ را از بالا رها می‌کنیم، پایین می‌آید، اول این نخ قرمز است، به مورچه می‌گوییم که چه می‌بینی؟
 می‌گوید: «نخ قرمز».

می‌گوییم رنگ دیگر؟

می‌گوید: «نیست».

نخ را پایین می‌دهیم، بخش سبز می‌آید، الان می‌گوییم چه می‌بینی؟ می‌گوید: «نخ سبز».

می‌گوییم که نخ قرمز؟

می‌گوید: «بود».

می‌گوییم نخ نارنجی؟

می‌گوید: «شاید باشد».

پایین تر می‌آید نارنجی می‌بیند، می‌گوییم چه می‌بینی؟

می‌گوید: «نخ نارنجی».

می‌گوییم سبز و قرمز؟

می‌گوید: «بود».

اما آن کسی که بالا این نخ را به دست دارد، همه را با هم می‌بیند و لذا حکمت می‌گوید: «المتفرقاتُ فی وعاءٍ المادّة، مجتمعاتُ فی وعاءِ الدّهرِ».

آن چه در وعاء زمان و ماده متفرق است، در ظرف دهر همه با هم است، آن چه در ظرف دهر متفرق است، در ظرف سرمد همه با هم است.

(مجری)

درست است، من پنج دقیقه وقت دارم، چند تا سوال دیگر هم هست، این که در روایات بعضی از علم‌ها مصداق جهل دانسته شده است، مگر می‌شود چیزی مصداق ضد خود باشد؟

(استاد)

درست، ببینید، اصولاً در دیکشنری علم معنایی دارد، در دین معنای دیگر دارد، کتابی من نوشتم هنوز چاپ نشده، تحت عنوان واژگان در قاموس دین، این طور نیست که دین هر واژه‌ای را همان گونه که کتاب لغت معنا می‌کند، معنا کند.

علم و دانش در دیکشنری یک معنا دارد، در نزد دین و خدا و پیغمبر معنای دیگر دارد.

مثلاً قرآن کریم می‌گوید: «أقا علم آن است که خشیت الهی به دنبال داشته باشد، اگر علم خشیت الهی به دنبال نداشت، مصداق علم نیست».

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ».

حالا، بر همین اساس، اگر علمی مضر بود، دین می‌گوید این مصداق جهالت است، مصداق علم نیست. شما بنشینید، یک ماه زحمت بکشید همه آدرس سایت‌های ناهنجاری‌های جنسی را حفظ کنید، برای این که بعد بروید این آدرس‌ها را وارد کنید، وارد سایت بشوید و کثافت تماشا کنید، این علم است یا جهل است؟ دیکشنری می‌گوید این علم است، دین می‌گوید این چه است، جهل است.

لذا امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «كَرِهَ مِنْ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ».

عالم زیاد داشتیم که این جهلش او را از پای درآورده است، یعنی چه؟ یعنی علم او مصداق علم نبوده، مصداق جهل بوده (است).

(مجری)

هفته گذشته یک سوالی مطرح شد در بیان حالات علامه طباطبایی (رحمت الله علیه) در آخر عمر که آب هم که به دستشان می‌دادند، باید می‌گفتند آب است، در حالی که ذکر خدا می‌گفتند. شما در پاسخی که فرمودید، درباره فناء فی الله صحبت کردید، بیننده‌ای گفته بودند: «چرا معصومین از فناء فی الله چیزی بیان نفرمودند؟ لطفاً از الفاظ صوفیه استفاده نکنید و اذهان را با بازی با کلمات گیج نکنید».

(استاد)

اصولاً هر علمی برای خودش اصطلاحاتی دارد که این اصطلاحات گاه در لسان روایات به همان کیفیت تعبیر شده و گاه به آن کیفیت تعبیر نشده (است).

ما الان در علم اصول فقه، فقه، در علم کلام اصطلاحاتی داریم که این‌ها اصلاً در قرآن و حدیث وجود ندارد، اصطلاح است. عمده این است که آیا معنای او، مضمون او در قرآن و حدیث هست یا نیست، ما می‌خواهیم

بگوییم بحث فناء مضمونش در قرآن کریم و در سنت هست، بلکه حتی لفظ او هست، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، هر چیزی الان هالک است، نابود است، این یعنی فناء فی الله و امثال ذلک فراوان (در روایات و احادیث هست).

عرض کردم من در مورد فناء فی الله کتابی دارم، شاید حدود سیصد صفحه و در آن جا آیات و روایات و ادله عقلی و نقلی فناء را مفصل ذکر کردیم، ده‌ها آیه و روایت بر مسئله فناء فی الله دلالت دارد و مرحوم علامه طباطبایی

رساله‌ای در این زمینه دارند، تحت عنوان رساله‌ الولاية، استاد ما حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) در دو جلد این رساله را شرح کردند، به بیننده محترم تذکار می‌دهیم این رساله الولاية را با این دو جلد شرح بخوانند، ان شاء الله ادله نقلی را خواهند دید.

(مجری)

خیلی ممنونم، متشکرم از حضور شما، قول بگیرم ان شاء الله جلسات آینده ادامه بحث را برایمان بفرمایید.